

چیستی اندیشه «قدرت بزرگ» در سیاست خارجی روسیه

علی رضا نوری¹

غم از دست رفتن عظمت دوره‌های تزاری و شوروی را می‌توان یکی از محدود نقاط اشتراک طیف‌های فعال در روندهای سیاسی-اجتماعی روسیه پساشوروی دانست. این احساس که در قالب آرمان تبدیل روسیه به یک «قدرت بزرگ» نمود مشهودی یافته، مبتنی بر عناصر مختلف مادی و معنایی گذشته، حال و آینده روسیه و مؤلفه‌ای قابل اعتنا برای ایجاد انسجام داخلی در جامعه هویت گسیخته این کشور بوده است. این اندیشه همچنین متأثر از اعتقاد مردم و نخبگان روسیه به وستفالیایی بودگی نظام بین‌الملل، راهنمای اقدامی در سیاست خارجی و قرائت اصلی مسکو از موقعیت خود در نظام بین‌الملل به عنوان هویتی مستقل و در عین حال ممتاز است. هرچند در دهه 1990 تلاش‌ها برای تحقق این آرمان به واسطه فقدان منابع لازم و رویکردهای ایدئولوژیک ناکام ماند، اما پوتین و مدودف با اتخاذ رویکردی عمل‌گرا به طور نسبی در تحقق برخی جنبه‌های «سخت» این هدف موفق بوده‌اند. با این وجود، نگاه صرفاً «از بالا»، عدم توجه به مؤلفه‌های قدرت نرم و طنین همچنان قدرتمند نگاه سنتی به برخی عرصه‌ها از جمله خارج نزدیک اسبابی برای عدم تحقق کامل این اندیشه بوده است.

واژگان کلیدی: روسیه، قدرت بزرگ، عمل‌گرایی، قدرت نرم، نظام بین‌الملل، خارج نزدیک.

¹ . کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای و پژوهش‌گر مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا (ایراس)

مقدمه

مرور تاریخ سیاست خارجی دوره‌های تزاری، شوروی و روسیه پشاوروی حاکی از آن است که اندیشه «روسیه به مثابه یک قدرت بزرگ» تأثیری مستمر بر ذهنیت سیاستگذاران خارجی این کشور داشته و در مقاطع مختلف ضعف و قدرت به عنوان یک اصل غیر قابل اغماض مطرح نظر آنها بوده است. تکرار مجدد مفهوم «ولیکادرژاوناست»^۱ مترتب بر این که روسیه به عنوان «قدرتی بزرگ» به دنبال راهی ویژه برای توسعه است و «درژاونیک»^۲ به معنای هواداران ملی‌گرای «قدرت بزرگ» روسیه در ادبیات سیاسی این کشور مویدی بر این مدعا است. بر این قاعده، اندیشه «قدرت بزرگ» را در سطحی گسترده می‌توان اساس خود فهمی ملی روسیه دانست که افزون بر نخبگان بر اندیشه سیاسی مردم این کشور نیز تأثیر مؤثر داشته است. (Shevtsova 2007: 892)

این اندیشه طی سال‌های اخیر در قالب‌های مختلف^۳ در اسناد سیاست خارجی، نظامی و امنیتی روسیه مورد تأکید قرار گرفته و حتی در «مفهوم توسعه اجتماعی-اقتصادی روسیه تا سال 2020»،^۴ از این سال به عنوان موعد تبدیل روسیه به یک «قدرت بزرگ» یاد شده است. (2008 «Россия Больше не Является "Великой Державой"»)

روسیه که با فروپاشی شوروی نوعی «سقوط آزاد» را تجربه کرد در دوره پشاوروی با واقعیت تلخ نزول جایگاه خود در ترتیبات نظام بین‌الملل مواجه و در داخل نیز با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو شد. به نحوی که برخی تحلیلگران از جمله زیگنیو برژینسکی^۵ حتی فروپاشی مجدد این کشور از داخل را پیش‌بینی کردند. یکی از مهمترین این مشکلات فقدان تعریف درستی از کیستی و چیستی روسیه و به عبارت بهتر بحران هویت در دوره پشاوروی بود. در این میان، هرچند مؤلفه‌های تفرقه‌انگیز بسیار و در مقابل مبانی هم‌گرا کننده اندک بودند، اما

^۱. Великодержавность (Greatness of Authority, Great-Power Status / Policy as a Nationalist Objective)

^۲. Державник (Supporter of Strong Government Authority; ≈ Great-Power Nationalist)
^۳. از جمله اصطلاحاتی چون؛

РФ как «Великой Державы» («قدرت بزرگ») и «Крупнейшей Евразийской Державы» («یک قدرت بزرگ اورسیایی») (یکی از «مراکز عمده دنیای معاصر») «Концепция Современного Мира»

^۴. «Концепция Социально-Экономического Развития России до 2020 года»

^۵. Zbignev Brzezinski

ناستالژی دوره‌های تزاری و شوروی و غم از دست رفتن عظمت این دوره‌ها را می‌توان نقطه اشتراک همه گروه‌ها و طیف‌های فعال در روندهای سیاسی-اجتماعی روسیه پسا شوروی دانست. بر این اساس، اندیشه «قدرت بزرگ» به مؤلفه‌ای قابل اعتنا برای ایجاد انسجام داخلی در جامعه هویت گسیخته روسیه پسا شوروی تبدیل شد.

با عنایت به اجماع موجود، این آرمان صرفه‌نظر از کیستی تصمیم‌سازان، اولویتی مهم در سیاست خارجی روسیه نیز بوده است. هرچند در دهه 1990 به واسطه فقدان منابع لازم تردیدهای زیادی درباره امکان ارتقاء روسیه به جایگاه یک «قدرت بزرگ» وجود داشت، اما ایده‌های مختلفی از سوی گروه‌های مختلف از جمله یوروآتلانتیست‌ها، یورو آسیانیست‌ها، ملی‌گرایان، اسلاو‌گرایان و سایرین برای تحقق این منظور پیشنهاد و در مقاطع مختلف این دهه به کار بسته شد. با وجود این تلاش‌ها، کاهش شدید منابع قابل کاربست و مشکلات داخلی روسیه از یک سو و ارزیابی‌های غیر واقع‌بینانه از این داشته‌ها از سوی دیگر سبب ناکامی این تلاش‌ها شد. مفهوم «درژاوی چستوا» از ابتدای هزاره جدید و با به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در قالبی جدید مطرح و اساس اندیشه حاکمیت و مدل روسی دولت قدرتمند را تشکیل داد و طی روندی تدریجی قرائت‌های متفاوت در محیط تصمیم‌سازی سیاست خارجی را به حاشیه راند. پوتین با اتکاء به این اندیشه، ضمن ایجاد مبنایی هم‌گن‌تر برای هویت‌یابی جامعه روسی و همزمان معرفی روسیه در عرصه بین‌الملل به عنوان هویتی مستقل بر آن شد تا این اندیشه را با رویکردی عمل‌گرا و همزمان با دیدی عینی‌تر به واقعیت‌های داخل و خارج عملیاتی کند. پس از او نیز دمیتری مدودف با التزام به رویکرد عمل‌گرایی محافظه‌کار، تلاش کرد تا راهبرد تبدیل روسیه به یک «قدرت بزرگ» را با شیوه‌های همگراتر با غرب و با تأکید بیشتر بر نوسازی اقتصادی به مرحله اجرا درآورد.¹

¹ پیگیری سیاست تهاجمی در حوزه انرژی و تأکید بر تبدیل شدن به «برقدرت انرژی»، سیاست خاورمیانه‌ای جدید، اجرای برنامه‌های گسترده نوسازی نظامی و فروش گسترده تسلیحات، عدم پذیرش قاطع استقرار منطقه سوم سپر دفاع ضدوشکی آمریکا در اروپای شرقی، استقرار سیستم جدید دفاع ضدوشکی در مرزهای غربی، مخالفت مکرر با گسترش ناتو به شرق، از سرگیری برنامه گشت‌زنی هواپیماهای دور پرواز هسته‌ای، رژه جت‌های جنگی و هشت هزار سرباز در میدان سرخ مسکو برای اولین بار پس از فروپاشی شوروی در مارس 2008، سفر مقامات کرملین به افریقا و کشورهای آمریکای لاتین، چانه‌زنی مستمر با غرب بر سر پرونده هسته‌ای ایران و کره شمالی، جنگ تمام‌عیار با گرجستان بر سر اوستیای جنوبی و به تبع آن شناسایی استقلال این جمهوری و آبخازیا، دخالت مستقیم و غیرمستقیم در امور داخلی

در این بین، برخلاف «درژاونیک» های سخت‌انگار و ایدئولوژیک سستی روسیه که به ابعاد نرم قدرت توجه زیادی نداشته و ندارند، پوتین و مدودف با درک تحولات فزاینده پیشین، جاری و آتی در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی بر ضرورت التفات به ابعاد نرم قدرت و تاثیر مؤثر آن بر بازیافت جایگاه روسیه در ترتیبات نظام بین‌الملل وقوف نسبی داشته‌اند. لذا «درژاونیک» های جدید کرملین عمل‌گراتر بوده و با رد انگاره‌ها و هدف‌گذاری‌های بلندپروازانه، بر ضرورت توجه به داشته‌های موجود برای رقابت در عرصه بین‌الملل تاکید عملی دارند. آنها با تاکید بر مشارکت بین‌المللی به دنبال نقش فعالی برای روسیه هستند تا به جای انزوا، اساسی برای استقلال این کشور بوده و در عین حال به حفظ شاخصه‌های خاص روسی نیز کمک کند. تاکید پوتین و به ویژه مدودف بر مفهوم «قدرت بزرگ» را می‌توان تلاش برای جستجوی مسیری متفاوت و در عین حال ممکن به «مدرنیته‌ای» دانست که بیش از تقابل و تاکید بر «وستفالیایی بودگی» نظام بین‌الملل، بر جنبه‌های مثبت این نظام و از جمله بر راهبردهای سازوارانه با قواعد سیاست جهانی تمرکز یافته باشد. مسکو از این طریق ضمن ابراز تمایل عملی به بازگشت به موقعیت «قدرت بزرگ» مستقلی که خواستار باز تعریف «ساختار تک‌قطبی» است، در تقابل غیر ضروری با این نظام نیز قرار نمی‌گیرد. (Sakwa 2008: 266)

از سوی دیگر، تاکید روسیه بر بازیابی جایگاه «قدرت بزرگ» خود در نظام بین‌الملل این کشور را در محدوده «انتخاب نکردن» قرار داده و نمود مشهود این امر را می‌توان در تاکید مکرر مسکو بر عدم تمایل به عضویت در اتحادیه اروپا و ناتو مشاهده کرد. چرا که مسکو هم‌ردیف شدن با کشورهای ضعیف عضو این دو نهاد را نوعی توهین محسوب می‌کند. از این رو در برخی منابع از تاکید بر اندیشه «قدرت بزرگ» در سیاست خارجی روسیه به تمایل به «استثنا گرایی روسی»¹ و به عنوان راه تاریخی و در عین حال ویژه توسعه ملی این کشور یاد می‌شود. لذا این مفهوم به عنوان عنصری مهم از فرهنگ سیاسی روسیه، راهنمای اقدام آن در عرصه خارجی بوده و به چگونگی رابطه مسکو با «دیگران» نیز نظم بهتری داده است. با این

کشورهای خارج نزدیک و تاکید بر تمایل به احیاء پایگاه دریایی روسیه در سوریه برخی اقدامات اخیر در سیاست خارجی مسکو است که هرچند با اهداف مشخص و بر اساس محاسبه سود و هزینه صورت گرفته، اما می‌توان در بسیاری از این اقدامات پس زمینه تمایلات احیاء «قدرت بزرگ» روسیه را بررسی کرد.

¹ Russian Exceptionalism

ملاحظه، حتی اگر مردان کرملین این دیدگاه بدبینانه که روابط بین‌الملل ضرورتاً عرصه هابسونی همه در مقابل همه¹ است را رد کرده و پذیرفته باشند که در شرایط حاضر مقاصد تهاجمی آشکاری علیه روسیه وجود ندارد، اما تاکید بر خودیابوری در اندیشه روسیه به مثابه یک «قدرت بزرگ» با این استدلال که در عمل هیچ کشوری به آن کمک نخواهد کرد، امری بدیهی و نشانه‌ای مشهود از «نو واقع‌گرایی» روسی است.²

این را نیز باید در نظر داشت که هر چند مسکو در دوره پسا شوروی بر آن بوده تا از هر دو بعد سلبی و ایجابی اندیشه «قدرت بزرگ» بهره گیرد (به صورت سلبی با تاکید بر موقعیت برابر خود با قدرت‌های غربی برای مقابله با تحمیل‌ها و توسعه‌طلبی‌های آنها و به صورت ایجابی از جمله در خارج نزدیک³ در قالب دخالت مستقیم و یا غیرمستقیم در چگونگی جریان‌یابی تحولات این جغرافیا)، اما با عنایت به داشته‌های اندک آن در محیط خارجی، کاربست جنبه سلبی این اندیشه بیش از بعد ایجابی آن بوده و از این جهت سیاست «قدرت بزرگ» روسیه پسا شوروی با دوره‌های شوروی و تزاری تفاوت ملموس دارد. (Бусыгина 2010) با این ملاحظه در ادامه به بررسی چیستی اندیشه «قدرت بزرگ» و چگونگی تاثیر آن بر رفتارهای سیاست خارجی روسیه در دوره پسا شوروی پرداخته می‌شود.⁴

اندیشه «قدرت بزرگ» در فرهنگ سیاسی روسیه

¹ Hobbesian Realm of All Against All

¹ به نظر می‌رسد تصور وجود رقابتی بی‌رحمانه در عرصه جهانی در میان نخبگان روسیه طنین قدرتمندی دارد. برای مثال، پوتین پس از تراژدی گروگان‌گیری مدرسه بسلان (سپتامبر 2004) و کشته شدن بیش از 400 غیرنظامی در این حادثه تاکید کرد، «روسیه خود را موجودی ضعیف نشان داده و ضعیف همیشه پایمال است». او هشدار داد که بازیگرانی هستند که «مایلند ما را دریده و "لقمه‌ای چرب" از ما برگیرند و دیگرانی نیز هستند که به آنها کمک می‌کنند. آنها با این توجیه که روسیه همچنان یکی از قدرت‌های هسته‌ای جهان و بنابراین تهدیدی علیه آنها است، کمک‌های خود را به دشمنان روسیه ارائه کرده و معتقدند که این تهدید باید مرتفع شود». برای اطلاع بیشتر ر ک به؛

“Address by President Vladimir Putin” 2004

² Ближнее Зарубежье

³ همان طور که اشاره شد، مفهوم «قدرت بزرگ» در اندیشه سیاسی روسیه واجد دو کار ویژه داخلی و خارجی است. این مفهوم در عرصه داخلی به عنوان یک مؤلفه هویت‌بخش و در محیط خارج به عنوان راهنمای عمل مشخص کرملین فرض می‌شود. به‌رغم این کاربست دوگانه در نوشتار حاضر با عنایت به حوزه موضوعی و ضیق مجال به پرداخت به جنبه خارجی این مفهوم بسنده می‌شود.

روسیه و سیاستگذاران خارجی این کشور در دوره پسا شوروی همواره در محذور پاسخ به پرسش‌های اساسی پیرامون هویت جدید این کشور بوده و بر همین اساس، تحلیل انگاره‌های هویتی روس‌ها در این دوره روش مناسبی برای بررسی چگونگی رفتارهای مسکو در محیط خارجی است. در ابتدای دهه 1990 و در روند پرتلهاب گذار از شوک ناشی از فروپاشی شوروی که رکود شدید اقتصادی و واگرایی تهدیدکننده‌ای را در شاکله روسیه جدید به وجود آورده بود نه تنها باید مرزهای سرزمینی و جغرافیایی دولت جدید تعریف، بلکه پاسخ سئوالاتی چون کیستی «روس»، کیستی «روسیه» و کدامی «دوستان» و «دشمنان» آن نیز مشخص می‌شد. به این منظور، افزون بر برآوردی دقیق از داشته‌های مادی و میراث به جای مانده از شوروی و مطالعه قرائت‌های سیاسی، گفتمان‌ها و اسناد سیاسی، مذاقه در تحولات فزاینده منطقه‌ای و بین‌المللی و به تبع آن آینده‌ای که روسیه با آن مواجه بود نیز ضرورت داشت.

لذا، مردم و نخبگان روسیه باید به چند سوال اساسی از جمله اینکه روسیه جدید چیست؟ در آتیه چه باید باشد؟ و اینکه ویژگی‌های آن با کدام دوره از تاریخ روسیه باید تایید یا رد شود؟ پاسخ می‌گفتند. از آنجا که هویت یکی از تعیین‌کننده‌ترین مؤلفه‌ها در چگونگی رفتار کشورها در عرصه خارجی است، پاسخ به این سئوالات ترجمانی از چگونگی تاکید روسیه به جریان‌یابی روابط خود با سایر هویت‌های فعال در نظام بین‌الملل، تعریف مسکو از نقش و اهداف بلندمدت خود در این عرصه‌ها و ساز و کارهایی بود که روسیه می‌توانست برای احیاء موقعیت «قدرت بزرگ» خود از آنها استفاده کند. (Godzimirski 2008: 17) هر چند طیف‌های مختلف در روسیه پاسخ‌های متفاوتی به این سئوالات داده‌اند، اما در ادامه به برآیندی از این پاسخ‌ها که در عمل نیز کاربست داشته است، اشاره می‌شود.

- **تاریخ:** روسیه پس از فروپاشی شوروی باید به انتخابی مهم مبادرت می‌کرد و آن اینکه کدام مقطع از گذشته این کشور باید در بساخت هویت جدید آن مورد استفاده قرار گیرد. با عنایت به تحولات عمیق دوره پسا شوروی و اعلام برائت از دوره کمونیستی از یک سو و همزمان تاکید بر برخی پیوستگی‌ها با این دوره از سوی دیگر، گزینش دوره‌ای از تاریخ، انتخاب هویتی مهمی به شمار می‌رفت. به عبارت دیگر، روسیه با این پرسش مواجه بود که آیا

باید بر تجربه تاریخی دولت‌سازی شوروی ابتناء می‌یافت؟ از دوره تزاری الهام می‌گرفت؟ و یا اینکه به ایجاد تاریخی جدید برای خود مبادرت می‌کرد؟ در تاریخ کهن روسیه، خاطره اشغال از سوی مغول‌ها در خودفهمی این کشور تأثیری عمیق داشته و در تاریخ معاصر آن نیز جنگ جهانی دوم و هم‌ترازی با ایالات متحده خلال جنگ سرد بی‌شک مؤلفه‌هایی تعیین‌کننده در شکل‌گیری هویت روسی بوده‌اند. (Neumann 1996: 232)

انتخاب منبع الهام تاریخی، نتایج هویتی دیگری نیز به همراه داشت. انتخاب روسیه قبل از انقلاب به معنی بازگشت به سنت ارتدوکس روسی بود که رهبران شوروی برای از بین بردن آن تلاش‌های زیادی به کار بسته بودند. حال آنکه، انتخاب الگوی شورویایی به معنی استمرار تجربه سیاسی-اجتماعی بود که ریشه در ایدئولوژی کمونیسم داشت؛ حال آن که اولین مفهوم فروپاشی شوروی، تأکید بر گسست از این ایدئولوژی بود. به گواه روندها، طی دهه 1990 انتخاب کدامین مقطع تاریخ محل مناقشه گروه‌های مختلف بود و البته برداشت مسلطی در این باره به دست نیامد. در این بین، یوروآتلانتیست‌ها بر پیشینه تاریخی-فرهنگی تعامل با غرب، یوروآسیانیست‌ها بر شاخصه‌های خاص شرقی-غربی و خاص بودن روسیه و اسلاو‌گرایان ملی‌گرا نیز بر گذشته تاریخی-قومی این کشور تأکید می‌کردند. با به قدرت رسیدن عمل‌گرایانی چون پوتین و مدودف و تأکید آنها بر هویت منعطف روسیه نیز بر مقاطع مختلف تاریخ این کشور برای دستیابی به مزیت‌های بیشتر تأکید شد. با این وجود به نظر می‌رسد این دو پیوستگی‌های تاریخی روسیه با اروپا را بیش از سایر مقاطع در هویت جدید روسی دخیل می‌دانند و هم از این رو است که روسیه دوره آنها واجد یک «حس قوی اروپایی» دانسته می‌شود. به‌رغم این تفاوت دیدگاه‌ها، فصل مشترک گروه‌های مختلف روسی در خصوص گذشته تاریخی روسیه را می‌توان در تأکید همواره آنها بر موقعیت «قدرت بزرگ» تاریخی این کشور دانست.

- **سرزمین:** دولت‌ها نه فقط ساخت‌های سیاسی، بلکه پدیده‌های سرزمینی نیز هستند. بر این اساس و با عنایت به ویژگی‌های خاص ژئوراهبردی، ژئوپولیتیکی و ژئواکونومیکی روسیه، مؤلفه سرزمین جزء ویژه‌ای در مباحث هویتی این کشور محسوب می‌شود. تاریخ

روسیه مملو از تهاجمات سرزمینی این کشور به سایر کشورها و نیز قرار گرفتن در معرض توسعه طلبی های ارضی سایر دولت ها است، اما انقباض سرزمینی روسیه به تبع فروپاشی شوروی را باید خاطره ای ناخوشایند در ذهن روس های معاصر دانست. لذا، هرچند روسیه به لحاظ حدود جغرافیایی همچنان بزرگترین کشور جهان است، اما این واقعیت نه تنها راضی کننده نیست، بلکه احساس عمیق شکست پروژه تاریخی - سرزمینی، تصویری رنج آور را در هویت سرزمینی جدید آن تکرار مجدد می کند.

اجبار روسیه به بازگشت به مرزهای این کشور در سال های اولیه حکومت پتر کبیر، سه پیامد هویتی مرتبط با موضوع سرزمین را به همراه داشت. اولین پیامد، اضمحلال جغرافیای شوروی به عنوان مرجع هویت سرزمینی آنانی بود که با پروژه ایدئولوژیکی - سرزمینی شوروی شناخته شده و به هویت دوگانه روسی - شورویایی شکل داده بودند. دوم، بیداری هویت های منطقه ای بود که روسیه پساشوروی را ایجاد کرده بودند. سومین پیامد، ترس از احتمال گرفتار آمدن پروژه سرزمینی روسیه پساشوروی به سرنوشت شوروی بود. (Godzimirski 2008: 22) در این بین، ترس از تجزیه سرزمینی (با عنایت به روندهای واگرایانه موجود در جمهوری های قفقاز شمالی) بی شک یکی از مهمترین مؤلفه ها در شکل یابی هویت سیاسی - سرزمینی روسیه پساشوروی بوده است. بر همین اساس بود که مدودف در مقاله ای با عنوان «روسیه به پیش!»¹ از بی ثباتی در قفقاز شمالی به عنوان یکی از مشکلات اساسی روسیه نام برد. (Медведев 2009) با این ملاحظه، مسئله سرزمینی نه تنها به واسطه ابعاد سیاسی - امنیتی، بلکه به واسطه جنبه هویتی برای روسیه مهم بوده و است، چرا که یکی از مؤلفه های اصلی «قدرت بزرگ» این کشور وسعت سرزمینی آن دانسته می شود.

- **جامعه:** هویت اجتماعی در روسیه پساشوروی به رغم هم پوشانی نسبی با هویت سرزمینی و تاریخی آن، واجد چند مشخصه خاص است. به این معنا که تعلق به یک گروه اجتماعی بر انتخاب های هویتی «روس ها» که دارای جنبه مستقیم سیاسی بودند، تاثیر داشت. به عنوان مثال، در زمان سقوط شوروی، شمار زیادی از شهروندان روسیه جدید در مقایسه با

¹ "Россия, Вперед!"

دولتمردان این کشور، احساس وابستگی سیاسی بیشتری به شوروی داشتند، لذا این عده باید طی فرآیندی با احساس تعلق به روسیه جدید هویت یابی می کردند. دولتمردان کرملین همچنین مجبور به اتخاذ سیاستی بودند که طی آن غیراسلاوها با شهروندان اسلاو احساس بیگانگی نکرده و نسبت به دوره شوروی، احساس قرابت بیشتری با آنها داشته باشند. لذا ضرورت ایجاد تعادل بین روسیه به عنوان دولت-ملت روس از یک سو و جامعه سیاسی چندقومیتی پسا شوروی از سوی دیگر ضرورتی غیرقابل اغماض بود.

با توجه به روند قوی منطقه‌ای شدن در روسیه جدید به ویژه در دوره ریاست جمهوری یلتسین و بروز گرایش‌های گریز از مرکز در شاکله فدراسیون روسیه، یافتن راه‌حلی عملی برای رفع این مشکل هویتی اهمیت بسیاری داشت. بر این اساس، تبلیغ اندیشه ملت سیاسی (و نه قومی) به عنوان اساس اجتماعی پروژه دولت روسیه جدید به عنوان راه‌حل رسمی این مشکل مورد توجه قرار گرفت. در این راستا، روسیه باید تبدیل به خانه روس‌ها (شهروندان روسیه) و نه صرفاً روس‌تبارها می‌شد. به نحوی که همه گروه‌های قومی در ساخت هویت سیاسی روسیه جدید مشارکت می‌کردند. در این میان، هرچند بحث درباره هویت‌های مختلف رقیب در روسیه دهه 1990 بیش از بحث در باب یک هویت سیاسی یک‌پارچه مناسب دارد، اما به گواه روندها، پوتین و پس از او مدودف به نحو ملموس‌تری موفق به تلقین مفهوم «قدرت بزرگ» به عنوان اصلی هویت‌بخش به همه «شهروندان روسیه» شده و توانسته‌اند از این طریق ضمن ایجاد انسجام بین طیف‌های مختلف حول یک هدف، این کشور را موجودیتی تاریخی متعلق به همه «روس‌ها» معرفی کنند.

اندیشه «قدرت بزرگ» در سیاست خارجی یلتسین

مرور رفتارها و روندهای جاری در سیاست خارجی روسیه پسا شوروی حاکی از آن است که رهبران کرملین به مانند همتایان پیشین خود، همواره دغدغه حفظ اصولی چون حاکمیت، استقلال، عدم مداخله و تمامیت ارضی را داشته و همانند آنها معطوف و مدافع الگوی وستفالیایی حاکمیت برابر در عرصه بین‌الملل بوده‌اند. تاکید مکرر نخبگان سیاسی و نیز

تصریحات متعدد در اسناد سیاست خارجی و دفاعی روسیه بر تقسیم‌ناپذیری حاکمیت آن و برابری جایگاه این کشور با سایر کنشگران عرصه بین‌الملل مویدی بر این مدعا است. این دیدگاه که در عمل، کلیت فهم رایج روسی از آنچه در روابط بین‌الملل تعامل ممکن و مطلوب فرض می‌شود را به صورت منفی زیر تاثیر قرار داده، بیش از هر چیز ناشی از تکرار مجدد عناصر هویتی موجود در فرهنگ سیاسی روسیه است. بر این اساس در بیشتر ارزیابی‌ها پیرامون روندهای جاری در سیاست خارجی روسیه پساشوروی بر وجود هم‌سانی‌هایی بین این دوره و دوره‌های پیش از آن تاکید می‌شود. اندیشه «قدرت بزرگ» یکی از مهمترین این هم‌مانندی‌ها است که در دوره پساشوروی در قالب‌های مختلف مورد توجه قرار گرفته است.

طرفداران نظریه همگرایی یا «یوروآتلانتیست»ها اولین طیفی بودند که با تاکید بر ضرورت احیاء موقعیت «قدرت بزرگ» روسیه در ترتیبات بین‌المللی گام‌های عملی را در این زمینه مطمح نظر قرار دادند. یوروآتلانتیسم، تلاشی برای مشابهت دادن ارزش‌ها و مفاهیم روسی و غربی و بخش مهمی از گفتمان کثرت‌گرای روابط بین‌الملل دوره پس از شوروی بود که غرب را نه «نقطه مقابل»، بلکه شریک طبیعی روسیه می‌انگاشت. یوروآتلانتیست‌ها مخالف تثبیت تصویری از روسیه به عنوان موجودیتی که بیش از وارث تاریخی و ایدئولوژیکی اتحاد شوروی نیست، بوده و با درک پسرفت‌های ناشی از فروپاشی شوروی از یک سو و هراس از بازگشت کمونیسم از سوی دیگر، همگرایی همه‌جانبه با غرب را بهترین ساز و کار برای برون‌رفت از چالش‌های موجود و احیاء موقعیت «قدرت بزرگ» این کشور می‌دانستند. آنها با تأکید بر تعلق تاریخی روسیه به تمدن غرب، بر تثبیت جایگاه آن به عنوان کشوری «هنجارمند» و شریکی قابل اعتماد در جامعه دول متمدن اصرار داشتند. لذا، تأمین منافع روسیه از جمله تحقق اندیشه «قدرت بزرگ» این کشور را تنها در گرو تعامل همه‌جانبه با جامعه غرب ارزیابی کرده و بر آن بودند که مسکو بدون مساعدت غرب در مسیر واقعی توسعه قرار نخواهد گرفت. اما همان طور که روندها نشان می‌دهند، آن چنانکه تصور می‌شد، غرب در دادن مابه‌ازاء به روس‌ها سخاوتمند نبود و بر همین اساس، یوروآتلانتیسم نه تنها در تحقق اندیشه «قدرت بزرگ» کاری از پیش نبرد، بلکه با برخی اشتباهات این روند را با تأخیر مواجه کرد. (نوری

یوروآسیانیسم به عنوان اولین جایگزین جدی نظریه همگرایی مطرح و اواسط دهه 1990 در محافل سیاسی روسیه اقبال زیادی یافت. «یوروآسیانیست»ها با انتقاد از ناکارآمدی اندیشه یوروآتلانتیسم در رفع مشکلات داخلی و چالش‌های عرصه خارجی، گفتمان خود را ترجمان شاخص‌های ویژه ژئوپولیتیکی و فرهنگی روسیه دانسته و به همین قاعده بر ضرورت ایجاد موازنه بین سمت‌های شرقی و غربی سیاست خارجی تاکید داشتند. آنها با تاکید بر موقعیت «قدرت بزرگ» تاریخی روسیه، بر این باور بودند که در حالی که شرق، مسکو را شریکی برابر می‌دانست، غرب با آن به مثابه کشوری «درجه دوم» رفتار می‌کرد و این گونه تعامل در عمل تحقیر ملی روسیه بود. تاکید یوروآسیانیست‌ها بر اندیشه «قدرت بزرگ» بیانگر تمایل آنها به احیاء و تعریف مجدد الگوی کنسرت اروپای قرن 19 میلادی بود که طی آن چند قدرت بزرگ به عنوان ناظمین نظم بین‌الملل مدیریت امور در این عرصه را به عهده می‌گرفتند. به‌رغم هم‌راستایی بیشتر دیدگاه‌های یوروآسیانیست‌ها با افکار عمومی، این اندیشه نیز متأثر از شماری عوامل سیاسی و فکری به ویژه عدم انطباق هدف‌گذاری‌های آنها با شرایط تحول‌پذیر بیرونی و به تبع آن عدم بهبود شرایط داخلی و بین‌المللی روسیه با ناکارآمدی مواجه شد.

در این شرایط با انتخاب یوگنی پریماکوف¹ به عنوان وزیر خارجه، نظریه «توازن قوا» که بیانی از برداشت خاص روسی از ساختار جدید نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد و جایگاه روسیه در آن بود به عنوان راهبرد جدید سیاست خارجی این کشور مطرح شد. پریماکوف و طیف هم‌اندیش وی با ایده نظام تک‌قطبی مورد ادعای واشنگتن موافق نبوده و ضمن تاکید بر هویت متفاوت فرهنگی و ژئوپولیتیکی روسیه، بر آن بودند که راهبرد روسیه به مثابه یک «قدرت بزرگ» تنها از طریق تبدیل آن به یک قطب قدرت مستقل در نظام چندقطبی عملیاتی خواهد شد. آنها شرایط وقت نظام بین‌الملل را به دوره گذار از اصول جنگ سرد به نظم جدید چندقطبی تعبیر کرده و معتقد بودند که خلال این دوره مراکز مختلف قدرت از جمله روسیه

¹. Евгений Примаков

می توانستند، جایگاه خود در ترتیبات بین‌المللی را ارتقاء بخشیده و نقش‌های مهمی به عهده گیرند. لذا مهمترین هدف مسکو در این مقطع ممانعت از تثبیت سیستم جدیدی بود که منتج به انزوای این کشور شود. به تاکید طرفداران این نظریه، روسیه باید از طریق نوسازی و تقویت توانمندی‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی، ائتلاف با کشورهای غیرغربی از جمله چین و هند و اعاده کنترل خود بر حوزه جغرافیایی «آسیای مرکزی» به وزنه تعادلی در برابر غرب و به ویژه امریکا تبدیل شده و جایگاه خود را به عنوان یک «قدرت بزرگ» احیاء می‌نمود. با این وجود، نظریه توازن قوا نیز به رغم برخی موفقیت‌ها در بهبود موقعیت روسیه در عرصه خارجی و جبران عقده تحقیر ملی آن ناکام بود.

اندیشه «قدرت بزرگ» در سیاست خارجی پوتین

ولادیمیر پوتین پس از به دست گرفتن قدرت ضمن انتقاد از رویکردهای ایدئولوژیک در سیاست خارجی با طرح نظریه روسیه به مثابه یک «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند»¹ تلاش کرد که عناصر واقع‌گرایی در این حوزه و به تبع آن امکان‌پذیری هدف‌گذاری‌های خارجی را افزایش دهد. او که وارث یک دهه آشفتگی داخلی و کشوری ناتوان در دفاع از منافع خود در عرصه خارجی بود، مسکو را در محذور انتخاب میان همگرایی با غرب و تبدیل به دولتی «هنجارمند» در نظام بین‌الملل غرب‌محور و یا مقاومت با داشته‌های اندک در برابر زیاده‌خواهی‌های دولت‌های غربی می‌دید. در این بین، هرچند غرب بر بایستگی روسیه به عنوان یک «قدرت هنجارمند» تاکید داشت، اما پوتین یک «قدرت بزرگ هنجارمند» با فضای مانور بیشتر را ترجیح می‌داد. او در همان ابتدا به صراحت تاکید کرد که روسیه به واسطه شاخصه‌های فرهنگی، اقتصادی و ژئوپولیتیکی خود در گذشته قدرت بزرگی بوده و در آینده نیز خواهد بود. (Oldberg 2007: 13) مهمترین اظهار نظر پوتین در این رابطه که بیانگر تمایلات ناستالژیک او به موقعیت «قدرت بزرگ» پیشین روسیه بود در آوریل سال 2005 و با تعبیر فروپاشی شوروی به بزرگ‌ترین «فاجعه ژئوپولیتیکی قرن»، عنوان شد. «Soviet»

¹ «Normalized Modern Great Power»

(2005) 'Collapse a 'Catastrophe' تصویب قانونی برای استفاده مجدد از نقش عقاب در نشان‌های دولتی و اقتباس بخش‌هایی از سرود ملی دوره شوروی برای استفاده در سرود ملی روسیه نمودهای دیگری از این ناستالژی بودند. (Trenin 2005: 11)

پوتین در راستای عملیاتی کردن این آرمان در سال‌های ابتدای ریاست جمهوری خود با اتخاذ رویکرد «عمل‌گرایی محافظه‌کار»، سه اصل نوسازی اقتصادی، دستیابی به جایگاهی بایسته در فرآیندهای رقابت جهانی و اعاده جایگاه روسیه در عرصه بین‌الملل به عنوان یک «قدرت بزرگ جدید» را مبنای سیاست خارجی خود قرار داد. این سه اصل ترجمان رویکرد عمل‌گرایانه او در سیاست خارجی بود که ضمن التفات عینی به محدوده داشته‌های روسیه و ارزیابی واقع‌بینانه‌تر از فضای بازی آن در عرصه بین‌الملل، بر قابلیت‌های سخت و نرم‌افزاری موجود این کشور استوار بود. این واقع‌گرایی آرمان‌گرایانه را می‌توان در تاکید او بر اینکه «کسی که از فروپاشی شوروی ناراحت نباشد، دل ندارد و کسی که به فکر احیاء آن باشد، عقل ندارد» (Trenin 2004) به خوبی مشاهده کرد. به اظهار آندره تسوگانکوف¹: «به نظر می‌رسد که پوتین در این اعتقاد که روسیه، کشوری اروپایی و هنجارمند است و "جاء‌طلبی‌های امپراتوری" را به کناری نهاده، راسخ است ... از نظر پوتین، دستیابی به موقعیت "قدرت بزرگ" به خودی خود هدف محسوب نمی‌شود، بلکه کار ویژه این موقعیت، ایجاد شرایط بایسته برای دخالت بیشتر روسیه در روندهای جهانی است.» (Tsygankov 2006: 1089)

رویکرد پوتین به محیط خارجی دست کم از چهار مؤلفه هویتی از جمله سندرم امپراتوری از دست رفته، «حافظه جمعی» بودن به عنوان یک ابرقدرت، نگاه ویژه به تعامل در فضای بین‌الملل که ریشه در مفاهیم ژئوپولیتیکی و بازی صفر داشت و پذیرش ضعف‌های روسیه و فشارهای وارده به آن به تبع فروپاشی شوروی تاثیر می‌پذیرفت. (Godzimirski 2008: 19) بر این اساس، پوتین ضمن فاجعه دانستن فروپاشی شوروی، تمایل به احیاء جایگاه جهانی روسیه را به تکرار خاطر نشان می‌ساخت، اما بر این نکته تاکید می‌کرد که مسکو در پی دستیابی به موقعیت ابرقدرتی به مانند دوره شوروی نیست؛ چرا که از نظر وی در آن شرایط زمانی هزینه‌های پی‌گیری چنین

¹ Andrei P. Tsygankov

سیاستی بیش از منافع آن بود و از سوی دیگر، اتحاد شوروی به‌رغم هزینه‌های زیادی که پرداخت کرد، دست‌آورد قابل ملاحظه‌ای از حضور جهانی خود تحصیل نکرد. پوتین با عنایت به تجربیات سیاست خارجی شوروی و دوره یلتسین و درک این واقعیت که روسیه همانند سلف شورویایی خود قدرتمند نیست، بر این باور بود که مسکو با اتخاذ سیاستی واقع‌بینانه‌تر می‌تواند با هزینه‌ای کمتر جایگاه از دست رفته «قدرت بزرگ» خود در عرصه جهانی را مجدداً باز یابد.

با این ملاحظه، پوتین با تأکید بر راهبرد «قدرت بزرگ مدرن هنجارمند» سیاست خارجی روسیه را به سرعت به تعامل با غرب و ترتیبات نوین جهانی سوق داد و تلاش کرد ضمن تعهد به منافع و ملاحظات ملی برای دستیابی به شناخت بهتر از مسائل جهانی به درکی مشترک با غرب دست یابد. قید وصفی «بزرگ» در این راهبرد مترتب بر پیش‌زمینه‌های تاریخی توان روسیه در اعمال نفوذ بر مسایل جهانی و عدم امکان نادیده گرفتن منافع آن بود. قید وصفی «مدرن» بر این تأکید داشت که روسیه نه تنها باید در جنبه‌های سخت نظامی - سیاسی قدرت، بلکه در ابعاد نرم اقتصاد، فن‌آوری‌های پیشرفته و فرهنگ نیز قدرتمند شود. قید وصفی «هنجارمند» نیز معطوف به آن بود که تلاش برای ارتقاء موقعیت روسیه در ترتیبات نظام بین‌الملل باید با در نظر داشتن اصل حفظ وضع موجود و عنایت به محدوده منابع آن صورت گیرد تا زمینه تحریک بین‌المللی علیه این کشور فراهم نشود. (کولایی و نوری 1389: 218)

همکاری روسیه با آمریکا پس از حوادث 11 سپتامبر سال 2001 نمودی روشن از حرکت در راستای این راهبرد بود به نحوی که از این مقطع به عنوان نزدیک‌ترین دوره تعامل مسکو با واشنگتن در تمام دوره پساشوروی یاد می‌شود. به‌رغم این رویکرد همکاری‌جویانه و برخلاف تصور اولیه، آمریکا نه تنها در دادن مابه‌ازاء به مسکو سخاوتمند نبود، بلکه قدرت‌یابی این کشور را خطری عینی برای خود می‌دانست. درک این واقعیت سبب شد که پوتین در میانه ریاست‌جمهوری خود با تأکید بر این که جهان در حال تبدیل به یک پلیارشی¹ است، راهبرد تبدیل روسیه به یک «قدرت بزرگ مستقل» را به صورت جدی‌تری مورد توجه قرار دهد. وی

¹ نوعی نظام بین‌الملل با زمینه‌ای متغیر از اتحادها و وابستگی‌ها که توسط بازیگران متعدد اداره می‌شود.

بر آن بود تا از این طریق به شرکاء خارجی روسیه به ویژه امریکا بفهمانند که باید مسکو را به عنوان بازیگری مستقل با منافع مشخص پذیرفته و بیش از این نگاه فرا دستانه به آن نداشته باشند. این اندیشه، بر عملی نبودن کاربرد سیاست‌های یک‌جانبه در ارتباط با روسیه تأکید داشت و بر این تصریح بود که تعامل با مسکو باید بر مبنای اصل برابری، احترام متقابل و عنایت به ملاحظات آن ابتناء یابد. اولگک زیباروف^۱ تاثیر اندیشه «قدرت بزرگ مستقل» بر نحوه تعاملی دولت پوتین با اتحادیه اروپا را این گونه خلاصه می‌کند؛ «قدرت بزرگ گرایی» تنها فلسفه ناظر بر وضعیت فعلی روسیه است و هرگونه «تلاش از جمله برای تحمیل عقلانیت مبهم کوتوله‌های اروپایی^۲ به روسیه باید به عنوان تهاجمی روان‌شناختی تلقی شود». (Ziborov 2007: 13-14)

«دکترین مونیخ» پوتین^۳ را می‌توان آشکارترین تاثیر این اندیشه بر رفتارهای خارجی دولت وی دانست که بر مقاومت در برابر تلاش فزاینده غرب برای تحمیل اصول و الگوهای خود تأکید داشت. پوتین در سخنرانی خود در کنفرانس امنیتی مونیخ (فوریه 2007) «جهان تک‌قطبی» پرداخته و اشننگتن به عنوان جهان «یک ارباب و یک حاکمیت» را شدیداً مورد انتقاد قرار داد. او این انتقادات را با وقوف به افول نسبی قدرت ایالات متحده و بن‌بست این کشور در افغانستان و عراق، رفتارهای منفعلانه اروپا، افزایش توان مراکز جدید قدرت و به ویژه به پشتوانه بهبود وضع اقتصادی روسیه (به مدد افزایش بی‌سابقه قیمت نفت) که سبب فراخ شدن فضای بازی آن در عرصه بین‌الملل شده بود، ایراد کرد. از همین رو، این انتقادات را می‌توان سوق پوتین از عمل‌گرایی محافظه‌کار به عمل‌گرایی تهاجمی و نه تنها اقدامی سلبی در برابر توسعه‌طلبی‌های امریکا، بلکه تلاشی ایجابی برای عقده‌گشایی از تحقیرهای روسیه در دهه 1990 دانست. (Грэм 2010)

در همین راستا، پوتین در دو سال پایانی ریاست‌جمهوری خود سیاست «مقاومت مستقیم»^۴ را شیوه‌ای بهینه‌تر برای تحقق منافع روسیه در برابر توسعه‌طلبی‌های غرب و به ویژه

¹ Oleg Ziborov

² The European Lilliputians

³ Putin's "Munich Doctrine"

⁴ Direct Resistance

امریکا دانست. او تلاش کرد از این طریق ضمن به چالش کشیدن جهان گرایی پیرومداران غرب در دوره پس از جنگ سرد، تصور قدرت در حال نزول روسیه و تمایل به نادیده گرفتن این کشور را مورد تردید قرار داده و به همتایان غربی خود بفهماند که هزینه بی‌توجهی به ملاحظات مسکو بیش از گذشته خواهد بود. به این اعتبار، از این تحول می‌توان به آغاز دوره‌ای جدید در روابط خارجی روسیه یاد کرد که طی آن مسکو تمایل به بازگشت به جایگاه «قدرت بزرگ مستقل» را بیش از پیش به شرکاء غربی خود گوشزد کرد.

اندیشه «قدرت بزرگ» در سیاست خارجی مدودف

مرور فرآیند عملیاتی شدن اندیشه «قدرت بزرگ» در سیاست خارجی روسیه پسا شوروی حاکی از آن است که به‌رغم تأکید بر ساز و کارهای هم‌گرایانه برای اجرای آن، این اندیشه در برخی مقاطع به مانند دوره‌های تزاری و شوروی به راهبرد قدیمی «توازن قدرت بزرگ»¹ منحرف شده که تقابل مسکو با واشنگتن در سال‌های پایانی ریاست جمهوری پوتین نمونه‌ای روشن از این امر است. در این بین، هرچند ماه‌های ابتدایی ریاست جمهوری مدودف نیز با جنگ مسکو و تفلیس در اوستیای جنوبی و به تبع آن تقابل همه‌جانبه روسیه با غرب همراه بود، اما با نمایان شدن تبعات منفی این رویکرد تقابلی از یک سو و سرایت امواج بحران اقتصاد جهانی به اقتصاد وابسته به صدور مواد خام روسیه از سوی دیگر، دولتمردان کرملین از هیجان ناشی از انباشت درآمدهای دور از انتظار نفتی بیرون آمده و ضرورت درک واقع‌بینانه‌تر محدودیت‌ها را هرچه بیشتر احساس کردند. به همین واسطه بود که مدودف با تأکید بر ارجحیت توازن منافع بر توازن قوا، تعامل بیشتر با غرب را سازوکاری مناسب برای برون‌رفت از مشکلات جاری و آتی و کاهش هزینه‌های ارتقاء موقعیت روسیه به یک «قدرت بزرگ» دانست.

نکته حائز تامل اینکه مدودف در برخی سخنرانی‌ها خود به جای روسیه به مثابه یک «قدرت

¹ Old – Style Great Power Balancing

بزرگ» از عبارت «روسیه جدید»^۱ استفاده می‌کند که بیانگر تفاوت نسبی دید او با هم‌تایان پیشین خود است. به باور فنودور لویانوف،^۲ مدودف با این اصطلاح سعی دارد تغییرات بنیادی و در عین حال پویای دنیای امروز و تفاوت‌های دوره شوروی و پسا شوروی را در تحقق روسیه جدید مورد توجه قرار دهد. به عقیده الکساندر کاناوالوف^۳ نیز در اصطلاح «روسیه جدید» واقع‌گرایی مثبتی قابل مشاهده است که سعی دارد واقعیت ضعف و قوت روسیه را هم‌زمان ببیند، حال آن‌که اندیشه روسیه به مثابه یک «قدرت بزرگ» نمی‌تواند با دنیای امروز ارتباط برقرار کند. «Россия»

Больше не Является "Великой Державой" 2008)

با این ملاحظه، مدودف به تبع برداشت متفاوت از چیستی روندها در نظام بین‌الملل و جایگاه روسیه در سیاست جهانی، مجدداً به رویکرد «عمل‌گرایی محافظه‌کار» سوق یافت و بر این اساس سیاست خارجی چندبرداری، همراه با امکان دفاع قاطع، اما غیرمقابله‌جویانه از منافع ملی را در دستور کار خود قرار داد. چرایی دیگر و در عین حال قابل تأمل اتخاذ این رویکرد، وجود نگرانی پایداری در مسکو در این خصوص بود که تأکید بر روش‌های خودمدارانه و رویکرد تقابلی ممکن است به ترسیم خطوط تقسیم جدیدی بین این کشور و غرب و تالی آن آثار زیان‌باری بر روند توسعه و نوسازی این کشور منتهی شود. لذا مدودف درصدد برآمد با ارائه تعریفی جدید از روسیه که مانع فرض آن از سوی غرب به عنوان دشمن و تقلیل این کشور به «دیگر» مشخصی شود که مایل به تقابل با آن است، روسیه را قدرتی «هنجارمند» معرفی کند. در عین حال او مجدانه تلاش دارد تا با پیش‌برد اهداف اصولی سیاست خارجی روسیه، دفاع از تفسیر خاص روسی از روندهای بین‌المللی و تأکید بر نقش موثر و حتی راهبر مسکو در تعیین ترتیبات منطقه‌ای و حتی بین‌المللی، مفهوم «بزرگ» را نیز ضمیمه «هنجارمند» کند.

همان‌طور که اشاره شد مدودف با دیدی واقع‌بینانه به محدوده داشته‌های روسیه به ضرورت حفظ احتیاط در فرآیند احیاء جایگاه «قدرت بزرگ» روسیه به ویژه در روابط با

^۱ «Новая Россия»

^۲ Федор Лукьянов

^۳ Александр Коновалов

هژمون هر چند ضعیف فعلی نظام بین‌الملل توجه دارد. با این ملاحظه، هر چند ذهنیت‌های جنگ سرد در برخی رفتارهای دولت وی از جمله در بندهای مختلف سند «راهبرد امنیت ملی روسیه تا سال 2020» و تاکید آن بر اهمیت توازن قوا همچنان به چشم می‌خورد¹، اما رئیس‌جمهور سوم با فرض به اینکه مسکو برای ارتقاء موقعیت خود مجبور به تعامل با واشنگتن در باب مسائل مختلف از جمله امنیت بین‌الملل، کنترل تسلیحات، امنیت انرژی و دیگر است، تلاش کرده تا راهبرد سیاست خارجی او جنبه ضدآمریکایی نداشته و بیشتر بر منافع و ملاحظات روسیه متمرکز شود. لذا خروجی سیاست خارجی مدودف را می‌توان این مهم دانست که مسکو در زمینه‌های مختلف آماده همکاری با «همه طرف‌ها»، اما به شرطی برابر و به نحوی است که نه بر ارزش‌ها، بلکه بر منافع مشترک اکتفاء یابد.

بر این قاعده، مدودف ساز و کار کارآمد ارتقاء جایگاه روسیه به موقعیت یک «قدرت بزرگ» را در شرایط حاضر ورود به تعامل «ازاء، مابه‌ازاء» با غرب و به ویژه آمریکا می‌داند.² کشورهای غربی نیز در مقابل به روشنی نشان داده‌اند که پذیرش روسیه در جامعه غربی و ارائه امتیاز به آن از جمله برای تسریع روند نوسازی این کشور بدون هزینه نیست. این تغییر نشانه‌های رفتاری روسیه که می‌توان از آنها به تلطیف دیدگاه مسکو در مقوله اقدام مستقل در عرصه بین‌الملل یاد کرد به ویژه در تغییر مواضع این کشور در قبال ایران قابل بررسی است. طی این تحول، هر چند مسکو پیشتر و از جمله در دوره پوتین با موضع‌گیری‌های دو پهلو خود تلاش می‌کرد هم از ایران و نیز از کشورهای غربی امتیاز بگیرد، اما در دوره مدودف این روند تغییر کرده و مسکو به نحو قابل تأملی به همراهی با غرب در فشار بر تهران متمایل شده که از این جمله می‌توان به رأی مثبت آن به قطعنامه چهارم تحریم علیه ایران و جاری کردن

¹ برای مطالعه بیشتر مراجعه به:

Стратегия Национальной Безопасности Российской Федерации до 2020 года, 2009, اجازه روسیه به آمریکا در استفاده از خاک و فضای این کشور برای انجام نقل و انتقالات نظامی به افغانستان، توقف خاموش گسترش موج سوم ناتو به شرق، تغییر برنامه آمریکا در استقرار منطقه سوم سپر دفاع ضد موشکی خود در اروپای شرقی، موافقت ضمنی روسیه با گسترش حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی، توافق طرفین بر سر پیمان جایگزین استارت برخی از مهمترین نمودهای رابطه «ازاء، مابه‌ازاء» روسیه و آمریکا هستند که در برخی منابع از آن به «معامله بزرگ» تعبیر می‌شود.

تحریم‌های این قطعنامه طی فرمان مدودف در 22 سپتامبر 2010 اشاره کرد.¹ هرچند روسیه در این بده‌بستان‌ها به دنبال امتیازگیری در سایر زمینه‌ها از جمله دریافت سرمایه و تکنولوژی پیشرفته بوده و وعده‌هایی نیز در این خصوص دریافت کرده، اما همان طور که اشاره شد، رویکرد تعاملی مدودف با غرب را می‌توان نشانه‌ای از تعریف سهل‌گیرانه‌تر وی از اندیشه روسیه به مثابه یک «قدرت بزرگ مستقل» دانست. او در عین حال با وقوف به اینکه غرب نه تنها مایل نیست روسیه را «خودی»² بداند، بلکه قدرت‌یابی آن را خطری عینی برای خود دانسته و از این رو سیاست «درب‌گیری جدید» این کشور را با همان ماهیت سابق، اما به شکلی جدید دنبال می‌کند، تسلیم‌ناپذیری مسکو به الگوهای جهان شمول غرب و عدم پذیرش این اصل غربی که «بیرونی» باید همانند ما شود، در غیر این صورت به عنوان دشمن بالقوه و تهدید به او نگریسته می‌شود³ را مورد تاکید قرار داده است.

مدودف همچنین نشان داده به مقوله‌هایی چون حاکمیت، استقلال و توازن قوا همچنان اعتقاد دارد و تفسیر تسامحی او از این مفاهیم در برخی موضوعات از جمله در همراهی با فشارهای غرب علیه ایران صرفاً تاکتیکی است. بر این اساس، او برخلاف تمایل او‌باما به شروع مجدد روابط واشنگتن و مسکو، بر تقویت این روابط (ارتقاء سطح امکانات و توانمندی‌ها) اصرار دارد. به باور مدودف معنی «شروع مجدد» چیزی جز بازگشت به رابطه تعاملی گذشته که طی آن آمریکا با نگاه فرادستانه به روسیه با آن به عنوان شریکی درجه دو رفتار می‌کرد که باید ملاحظات واشنگتن را به تمام می‌پذیرفت، نیست. او در مقابل بر چارچوب جدیدی از روابط تاکید دارد که مبتنی بر برابری و لحاظ منافع متقابل باشد. از این رو در برخی منابع روسی تحولات اخیر در روابط روسیه و آمریکا و اینکه واشنگتن در بعضی موضوعات از جمله

² دمیتری مدودف طی فرمانی در 22 سپتامبر 2010 با استناد به قطعنامه 1929 شورای امنیت مجموعه تحریم‌هایی را علیه ایران در زمینه‌های مختلف از جمله منع تحویل برخی جنگ‌افزارهای نظامی خصوصاً سامانه‌های اس 300 به ایران، منع فعالیت شرکت‌های روسی در ایران و شرکت‌های ایرانی در روسیه در ارتباط با فعالیت‌های هسته‌ای تهران، منع ورود و عبور برخی فعالان هسته‌ای - نظامی ایران به و از روسیه و منع شرکت‌های دولتی و غیردولتی روسیه از ارائه خدمات مالی به اشخاص و شرکت‌های مرتبط با فعالیت‌های هسته‌ای ایران اجرایی کرد. برای اطلاع بیشتر در این خصوص ر ک به؛ Фомичев 2010

² «Один из Своих»

ایران، کره شمالی، پیمان جدید کنترل تسلیحات، افغانستان و سپر موشکی مجبور به مذاکره با مسکو از موضعی برابر و معامله با آن شده، دست‌آوردی مهم و نشانه‌ای از پذیرش «بزرگی» روسیه از سوی امریکا ارزیابی می‌شود.

نقص‌های اجرای اندیشه قدرت بزرگ

هرچند نخبگان و مردم روسیه با اشاره به برخی منابع بالقوه و بالفعل آن از جمله وسعت سرزمینی، موقعیت ژئوپولیتیکی، توانمندی نظامی و هسته‌ای، ذخایر عظیم منابع طبیعی، ظرفیت‌های فکری و جمعیت پویا، کشور خود را نه تنها در گذشته و حال، بلکه در آینده شایسته عنوان «بزرگ» می‌دانند، اما با عنایت به واقعیت‌های موجود باید پذیرفت که شاخصه‌های قدرت روسیه (به جز در چند زمینه خاص از جمله انرژی و سلاح‌های اتمی) نشانی از «بزرگی» آن به دست نمی‌دهد و این کشور جز طرحی از یک قدرت بزرگ نیست. به‌رغم این کاستی‌ها، مسکو از پذیرش این واقعیت احتراز دارد و حتی تلاش کرده تا «بزرگی» خود را به هر نحو ممکن در جغرافیای خارج نزدیک و در موضوعاتی نظیر امنیت انرژی، عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای و ترتیبات امنیتی به دیگر کشورها بقبولاند. هرچند عوامل مختلفی را در عدم شایستگی روسیه به احراز موقعیت «قدرت بزرگ» در ترتیبات نظام بین‌الملل می‌توان دخیل دانست، اما در ادامه به سه مورد از مهمترین این متغیرها اشاره می‌شود.

الف: نگاه صرفاً «از بالا»

روند تلاش‌ها در دوره پسا شوروی برای احیاء موقعیت «قدرت بزرگ» روسیه حاکی از تمرکز و تاکید بر تحقق این امر «از بالا» است. حال آنکه از ویژگی‌های اصلی یک قدرت بزرگ مدرن وجود جامعه‌ای پویا است که طی آن اندیشه‌ها و توانمندی‌ها از پائین به بالا نضج گرفته و تلاش‌های داخلی، منطقه‌ای و جهانی در سطوح دولتی و جامعه، هم «از بالا» و نیز «از پائین» سازمان‌دهی شوند. هرچند مردان کرملین در برخی مقاطع بر ایجاد جامعه‌ای قدرتمند و توسعه زیرساخت‌های انسان‌مدرن تاکید کرده‌اند، اما وضعیت غالب حاکی از توجه اندک آنها به عرصه داخل و عدم تلاش مؤثر برای توانمندسازی جامعه روسی است. (Данилевич

(2010) سیاستمداران روسیه به ویژه از دوره پوتین با تاکید بر راهبرد تمرکز قدرت و ایده «دموکراسی حاکمیتی» که نشانه آشکاری از بازگشت به سنت تاریخی «دولت قدرتمند-جامعه ضعیف» در فرهنگ سیاسی روسیه را متبادر می کند به جای تقویت همزمان دولت و جامعه، اقدامات خود را صرفاً به تقویت دولت معطوف کرده و به تبع آن عرصه برای ورودی‌های غیردولتی به حوزه‌های تصمیم‌سازی و اجرا هرچه بیشتر محدود شده است.

این در حالی است که نظرسنجی‌ها نشان از آشنایی طیف‌ها و طبقات مختلف اجتماعی در این کشور با مقتضیات روز داشته و دیدگاه‌های متفاوت آنها در خصوص تبدیل روسیه به یک «ابر قدرت»^۱، «قدرت بزرگ» و یا یک «رهبر منطقه‌ای»^۲ حاکی از حساسیت آنها به این امر است. بر اساس یک نظرسنجی که اوائل سال 2010 انجام شد، 58/6 درصد مردم روسیه خواستار تبدیل این کشور به یک «قدرت بزرگ»، 24/5 درصد به یک «ابر قدرت» و تنها 9/4 درصد به یک «رهبر منطقه‌ای» بوده‌اند. (Бызов 2010) به‌رغم اینکه مدودف «نرم‌اندیش» به این مهم که «روسیه تا زمانی که مردمی بزرگ نداشته باشد، تبدیل به قدرت بزرگی نخواهد شد»، آگاهی دارد و در مقاله معروف «روسیه به پیش!» نیز ضرورت توانمندسازی جامعه روسی را مورد تاکید قرار داده (Медведев 2009)، اما در خصوص تحقق این هدف تردیدهای زیادی وجود دارد.

هرچند این ناکامی به عوامل مختلفی از جمله نهادینه شدن سیاست تمرکز قدرت در دوره پوتین، رسوخ «سیلاویک»‌های «سخت‌اندیش» به تمام شئون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و تاکید کرملین بر ایده «دموکراسی حاکمیتی» که آزادی‌های مدنی و سیاسی را تحدید و جامعه روسیه پسانشوروی را به جامعه «ضعیف‌النفس»^۳ تبدیل کرده، نسبت داده می‌شود، اما به نظر می‌رسد این عوامل خود معلولی از فرهنگ سیاسی غیردموکراتیک روسیه هستند.^۴ لذا با عنایت به اینکه مشکل اصلی در این زمینه ضعف بسترهای بایسته برای قدرت‌یابی

¹ Сверхдержава

² Региональное лидерство

³ Low Trust Society

⁴ برای اطلاع بیشتر در خصوص وضعیت جامعه و نهادهای مدنی روسیه ر ک به؛

طیف‌های اجتماعی است، لذا نمی‌توان شانس زیادی به توسعه و تقویت جامعه روسی در کوتاه مدت قائل شد. به این اعتبار و به تبع فقدان استانداردهای بالای اجتماعی در جامعه کنونی روسیه که از جمله شاخصه‌های اصلی یک قدرت بزرگ در عصر حاضر است، نمی‌توان این کشور را از این جنبه در شرایط فعلی و آینده نزدیک قدرتی بزرگ دانست.

ب: ضعف در مؤلفه‌های قدرت نرم

هرچند مقامات مسکو به تحول در مؤلفه‌های قدرت و تغییر شرایط داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی اعتراف داشته و به تبع آن عدم مناسبت ابزارهای سنتی قدرت برای ارتقاء جایگاه این کشور به موقعیت یک «قدرت بزرگ» را امری بدیهی می‌دانند، اما روندها حاکی از دیدگاه‌های همچنان سخت‌انگارانه آنها به مقوله قدرت است. در این بین، هرچند پوتین و مدودف طی سال‌های اخیر به تکرار بر تقویت مؤلفه‌های نرم قدرت از جمله در بعد فرهنگی و به ویژه اقتصادی آن تاکید کرده‌اند، اما به تصریح دمیتری ترینین،^۱ رهبران روسیه طی این سال‌ها همواره مدل رشد بدون توسعه، سرمایه‌داری بدون دموکراسی و سیاست «قدرت بزرگ» بدون اعتبار بایسته بین‌المللی را مطرح نظر داشته‌اند. Тренин (2009)، این در حالی است که به تاکید بسیاری از نخبگان روس، روسیه برای تبدیل به قدرتی بزرگ باید به «اقتصادی هوشمند» و «دانش‌محور»^۲ دست یابد و همین هدف باید اساس تلاش مسکو در هزاره سوم باشد. به اعتقاد آنها برای تحقق این هدف الگوی توسعه اجتماعی-اقتصادی روسیه باید تغییر کرده و بیش از هر چیز شیوه زندگی مردم و تولیدات اجتماعی متحول شود. به عبارت دیگر، جامعه روسیه باید به جامعه «فرا صنعتی و اطلاعاتی»^۳ تبدیل شود. (Красин 2010)

طبق یک نظرسنجی در اکتبر 2010، بیشتر مردم روسیه نیز در وهله نخست بر این تاکید داشتند که این کشور برای تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ باید به ایجاد یک اقتصاد مدرن و پیشرفته مبادرت کند. از منظر آنها دستیابی به سطح بالای رفاه شهروندی، ایجاد نیروی نظامی

^۱ Дмитрий Тренин

^۲ "Умная экономика" и "Экономика Энаний"

^۳ "Постиндустриальное" и "Информационное" Общество

قدرتمند، توسعه علوم و فن آوری‌های نوین از دیگر ملزومات "قدرت بزرگ" روسیه است. در این بین، تحکیم کنترل بر حوزه خارج نزدیک و به عنوان پلی میان آسیا و اروپا بودن، کمترین توجهات را بین مردم روسیه به خود جلب کرده است. جالب تأمل این است که از نظر آنها در شرایط حاضر امریکا، چین، ژاپن سه قدرت بزرگ برتر دنیا هستند. (Гуманов 2010) در این میان، هرچند بازگشت روسیه از عمل‌گرایی تهاجمی به محافظه‌کار در دوره مدودف و تأکید او بر همگرایی بیشتر با غرب با هدف دریافت سرمایه و تکنولوژی‌های پیشرفته برای تسریع روند نوسازی این کشور را می‌توان نمودی از توجه او به ابعاد نرم قدرت دانست، اما فقدان زیرساخت‌های یک اقتصاد توسعه یافته امید چندانی به توسعه اقتصادی روسیه در آینده نزدیک به دست نمی‌دهد. افزون بر این، عدم پی‌گیری الگوی ملی توسعه و امید بیش از حد به سخاوتمندی‌های غرب برای تحقق این منظور از دیگر مشکلات مهم روند نوسازی در روسیه است که انتقاد بسیاری از نخبگان این کشور را نیز در پی داشته است.

آفت دیگر حوزه قدرت نرم در روسیه تسلط نگاه سنتی امنیت‌محور و سیاسی به این حوزه و عدم توان کرملین و حتی مدودف به ظاهر لیبرال به تفکیک بین حوزه‌های مختلف است. به این معنا که هرچند در حال حاضر کارآمدترین ابزار اقتصادی روسیه منابع انرژی آن می‌باشد، اما استفاده سیاسی از این ابزار در برخی موارد نتایج منفی در پی داشته است. به عنوان مثال، تدارک مسکو برای احداث خطوط جدید انتقال گاز از جمله «جریان جنوبی»^۱ و «جریان شمالی»^۲ بیش از اهداف اقتصادی با اغراض سیاسی در حال انجام است، حال آنکه روسیه می‌توانست با برقراری تعاملی شفاف با غرب منافع خود در این حوزه را به صورتی هنجارمندتر تحصیل کرده و از جانب آن اعتبار بایسته برای یک قدرت بزرگ عرصه بین‌الملل را نیز کسب نماید.

باید به این مهم نیز توجه داشت که درآمدهای بخش انرژی صرفاً محرک اقتصاد روسیه نبوده و مهمترین منبع کسب حمایت داخلی و از نافذترین ساز و کارهای سیاست

^۱ Южный Поток

^۲ Северный Поток

خارجی این کشور نیز محسوب می‌شوند. بر این اساس، در صورت نوسان قابل ملاحظه در قیمت‌های جهانی نفت و گاز (همانند بحران مالی سال 2009)، این نقطه قوت می‌تواند به عاملی معکوس تبدیل شده و نه تنها پاشنه آشیل اقتصاد روسیه، بلکه کل روند نوسازی این کشور باشد. با این ملاحظه اگر روسیه به سرعت برای نوسازی زیرساخت‌های اقتصاد خود به عنوان کارآمدترین نمود قدرت نرم اقدامی بایسته انجام ندهد، نه تنها راهبرد تبدیل این کشور به قدرتی بزرگ تحقق نخواهد یافت، بلکه با عنایت به رقابت فزاینده در عرصه بین‌الملل از دست رفتن جایگاه فعلی آن نیز دور از ذهن نخواهد بود.

ج: نگاه سخت‌انگار به خارج نزدیک

به‌رغم آثار مثبت اندیشه قدرت بزرگ در داخل روسیه به ویژه کار ویژه هویت‌بخش آن، این اندیشه پیامدهای نامطلوبی برای متعاملین با مسکو به ویژه در خارج نزدیک به همراه داشته به نحوی که کشورهای حاضر در این جغرافیا را می‌توان «قربانیان» این اندیشه دانست. هرچند روسیه طی سال‌های پس از فروپاشی در کنار نگاه سنتی به خارج نزدیک در پی عملی کردن «هژمونی نرم»¹ در این منطقه نیز بوده، اما روندها حاکی از چرخش انگاره‌های سخت مسکو به این جغرافیا است. روسیه با فرض «قدرت بزرگ» خود، ادعای برتری و حتی حق تعیین سرنوشت کشورهای حاضر در این حوزه را به مانند دوره شوروی حفظ، منافع مشروعی در آن برای خود تعریف کرده و خود را ضامن ثبات این جغرافیا می‌داند. (Herd 2007: 97) دخالت‌های روسیه در امور داخلی کشورهای این منطقه از جمله انتخابات ریاست جمهوری اوکراین (2010)، مسائل داخلی قرقیزستان (سال 2010)، روندهای سیاسی در بلاروس (انتقادات مستقیم مدودف از الکساند لوکاشنکو،² رئیس‌جمهور بلاروس در سال 2010) و از همه مهمتر جنگ تمام عیار نظامی با گرجستان در سال 2008 و اقدامات تالی آن از جمله

¹. «Мягкая Гегемония»

². Александр Лукашенко

شناسایی استقلال جمهوری‌های آبخازیا و اوستیای جنوبی نمونه‌های روشنی از پیامد منفی اندیشه قدرت بزرگ روسیه برای کشورهای خارج نزدیک هستند.

اساساً ابداع مفهوم «خارج نزدیک» مقوله قابل تأملی در ادبیات ژئوپولیتیکی روسیه محسوب می‌شود. به این معنا که اگرچه جغرافیای این منطقه خارج از محدوده سرزمینی این کشور قرار دارد، اما مسکو آن را منطقه منافع خاص خود می‌انگارد. به‌رغم تحولات فزاینده منطقه‌ای و بین‌المللی در این نگاه تغییری ایجاد نشده و تعبیر مدودف از این منطقه به عنوان حوزه «منافع ترجیحی»^۱ روسیه گواه آن است که مسکو هر گونه دست‌اندازی قدرت‌های خارجی به خارج نزدیک را همچنان به دیده تهدید می‌نگرد. (Грэм 2010) همین نگاه فرادستانه سبب اصلی ورود روسیه به جنگ با گرجستان و اقدامات تهاجمی آن در فضای پس از جنگ بود. روسیه قبل از این جنگ نیز به دنبال تحقق سه هدف عمده ایجابی و سلبی بود.

مسکو در وهله نخست در پی باز تثبیت موقعیت و خاطر نشان کردن مجدد «قدرت بزرگ» خود نه تنها به دولت واکرای میخائیل ساکاشویلی،^۲ بلکه به تمام کشورهای حاضر در خارج نزدیک و سایر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بود. توسعه حوزه ژئوپولیتیکی روسیه در قفقاز جنوبی از طریق گسترش جغرافیای زیر نفوذ این کشور به اوستیای جنوبی و آبخازیا، هدف دیگر کرملین از ورود به جنگ بود که به نحو ماهرانه در فضای پس از جنگ در حال پی‌گیری است. نهایتاً با عنایت به موضع قاطع روسیه در زمان جنگ و پس از آن علیه دولت ساکاشویلی، تلاش برای تضعیف موقعیت غرب‌گرایان در گرجستان و اخطار به سایر غرب‌گرایان در حوزه خارج نزدیک نسبت به امکان دچار شدن به سرنوشت مشابه ساکاشویلی را می‌توان هدف سوم مسکو دانست. (نوری 1387: 57)

هرچند می‌توان با برخی مقامات کرملین موافق بود که روسیه با ورود به این جنگ و سایر اقدامات سخت‌انگارانه از جمله جنگ انرژی با اوکراین و بلاروس و مداخله مستقیم و غیرمستقیم در امور داخلی برخی کشورهای این حوزه توانسته موقعیت قدرت بزرگی خود را به

^۱. «Привилегированные Интересы»

^۲. Михаил Саакашвили

طور نسبی در این منطقه حفظ نماید، اما روند تحولات حاکی از آن است که این دست‌آورد کوتاه مدت بوده و امکان حفظ این وضعیت در بلندمدت از این طریق میسر نخواهد بود. تقویت روندهای روس‌هراسانه و جزم‌تر شدن عزم برخی کشورهای خارج نزدیک به ویژه گرجستان و اوکراین به سمت‌گیری غربی را می‌توان از مهمترین تبعات منفی این نگاه سخت‌دانت. با عنایت به ضعف‌های روسیه در ارائه مزیت‌های بیشتر و یا حداقل به اندازه غرب به کشورهای خارج نزدیک، دور جدید پیشرفت غرب در این جغرافیا در آینده نه چندان دور و با قوت بیشتر دور از انتظار نخواهد بود.

افزون بر این، ضعف روسیه در ارائه الگوی توسعه مورد قبول برای کشورهای خارج نزدیک که از جمله لازمه‌های یک «قدرت بزرگ» است و در مقابل مقبولیت نمونه غربی، مزیدی بر گرایش نسل جوان این منطقه به سوی غرب و واگرایی بیشتر از روسیه است. در این بین، خاطره تلخ رویکرد سخت روسیه می‌تواند تائیدی بر این گرایشات باشد. با این ملاحظه، اگر مقامات مسکو در رویکرد خود به خارج نزدیک تغییری ایجاد ننموده و مؤلفه‌های قدرت نرم خود از جمله در بخش فرهنگی را در این منطقه افزایش ندهند، نباید به حفظ موقعیت قدرت بزرگ خود در این حوزه امید چندان‌ی داشته باشند.

نتیجه‌گیری

اندیشه روسیه به مثابه یک «قدرت بزرگ» با کار ویژه دوگانه انسجام‌بخشی داخلی و تمایزگذاری خارجی، نقش مهمی در تخفیف بحران هویت روسیه داشته و به ویژه در دوره پوتین و مدودف به رفتارهای خارجی این کشور سمت و نظم بهتری داده است. مسکو با تاکید بر این اندیشه که ریشه در تاریخ و فرهنگ اجتماعی-سیاسی روسیه دارد به «طرف»های خارجی خود نشان داده که همکاری با آن به یک چارچوب عملی، فکری و هنجاری متفاوت نیاز دارد. به‌رغم این مدعا و هرچند روسیه در برخی عرصه‌ها از جمله تسلیحات اتمی و منابع انرژی «قدرت بزرگی» است، اما این کشور فاقد شاخصه‌های لازم برای احراز تام این توصیف است. اول اینکه یک قدرت بزرگ باید به واسطه توانمندی‌های نرم و سخت خود در عرصه

بین‌المللی دارای اعتبار باشد، حال آنکه روسیه نه تنها دارای اعتبار جهانی نیست، بلکه هژمونی منطقه‌ای آن نیز محل تردید است. دوم اینکه امکان نادیده گرفتن ملاحظات و منافع «قدرت بزرگ» به واسطه داشته‌های سلبی و ایجابی آن وجود نداشته و یا اینکه با هزینه زیاد همراه باشد. حال آنکه نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به طور مؤثر و بدون هزینه زیاد جایگزین نفوذ روسیه در حوزه‌ها و زمینه‌های مختلف از جمله در خارج نزدیک شده است.

سوم اینکه قدرت بزرگ به واسطه توانمندی‌های خود تعهداتی را در عرصه خارجی از جمله به عنوان ضامن رژیم‌های بین‌المللی (نهاد و یا روند) به عهده داشته باشد، حال آنکه عدم پذیرش عضویت روسیه در سازمان تجارت جهانی و مخالفت با پیشنهاد مسکو در خصوص بر ساخت نظام جدید امنیت اروپایی مثال‌های روشنی از حاشیه‌ای بودن نقش این کشور در رژیم‌های اقتصادی و امنیتی است. توانمندسازی جامعه روسی، التفات عملی به ابعاد نرم قدرت از جمله اقتصاد و فرهنگ و احتراز از رویکردهای ایدئولوژیک در سیاست خارجی از جمله راه‌کارهایی است که می‌تواند در ارتقاء روسیه به جایگاه یک «قدرت بزرگ» مؤثر باشد و در مقابل، عدم اقدام بایسته در این خصوص، موقعیت نسبتاً بزرگ منطقه‌ای آن را در آینده نه چندان دور با چالش مواجه خواهد کرد. در این میان، واقعیت افول تدریجی قدرت امریکا و اروپا فرصت مغتنمی برای بازیگران جدید از جمله روسیه است تا با برنامه‌ریزی دقیق به یکی از قدرت‌های تاثیرگذار آتی نظام بین‌الملل تبدیل شوند.

منابع و مأخذ

1. کولائی، الهه و نوری، علی‌رضا (تابستان 1389)، "عمل‌گرایی پوتین و تغییر در رویکردهای سیاست خارجی روسیه"، فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، 40(2)
2. نوری، علی‌رضا (27 مرداد، 1387)، "تغییر رژیم (اهداف روسیه از ورود به جنگ قفقاز)"، هفته‌نامه شهروند امروز. 3(59)
3. نوری، علی‌رضا (زمستان 1388)، "تنگناهای جامعه مدنی روسیه در گذار پسا کمونیستی"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 68.
4. نوری، علی‌رضا (1389 الف)، "سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین"، اصول و روندها. تهران: انتشارات دانشگاه امام حسین (ع).

5. "Address by President Vladimir Putin", (September 4, 2004). [online] www.kremlin.ru/eng/speeches/2004/09/04/1958_type82912_76332.shtml.
6. Godzimirski, Jakub M. (September/October 2008), "Putin and Post-Soviet Identity: Building Blocks and Buzz Words". *Problems of Post-Communism*. 55(5).
7. Herd, Graeme P. (2007), "Russia's Trans Policy: Means, Ends and Great Power Trajectories". From *Russia; Re-Emerging Great Power* by Roger E. Kanet. Palgrave, Macmillan.
8. Neumann, Iver B. (1996), "Russia and the Idea of Europe: A Study in Identity and International Relations". Routledge.
9. Neumann, Iver B. (2005), "Russia as a Great Power". From *Russia as a Great Power; Dimensions of Security under Putin*. Edited by Jakob Hedenskog, Vilhelm Konnander, Bertil Nygren, Ingmar Oldberg and Christer Pursiainen. Routledge.
10. Oldberg, Ingmar (2007), "Russia's Great Power Ambitions and Policy under Putin". From *Russia; Re-Emerging Great Power* by Roger E. Kanet. Palgrave, Macmillan.
11. Sakwa, Richard (February 2008), "New Cold War or Twenty years' Crisis? Russia and International Politics". *International Affairs*. 84(2).

12. Shevtsova, Lilia (September 2007) , **"Post-Communist Russia: A Historic Opportunity Missed"**. International Affairs. 83(5).
13. Tolz, Vera (Summer 1998) , **"Conflicting 'Homeland Myths' and Nation-State Building in Post Communist Russia"**. Slavic Review. 57(2): 267-94.
14. Tsygankov, Andrei P. (November 2006) , **"If Not by Tanks, Then by Banks? The Role of Soft Power in Putin's Foreign Policy"**. Europe-Asia Studies. 58(7).
15. Ziborov, Oleg (2007) **"To Harmonize International Relations"**. International Affairs. 2(53): 10-21.
16. Бусыгина, Ирина and Михаил Филиппов (Август 18, 2010) , **"Модернизация и Идея «Великой Державы»: Цена Державности"**. Ведомости. [online]
http://www.vedomosti.ru/newspaper/article/243841/cena_derzhavnosti
17. Бызов, Леонтий (Февраль 2, 2010) , **"Внешнеполитические Приоритеты Новой России"**, Института социологии РАН. [online]
http://www.perspektivy.info/rus/desk/vneshnepoliticheskije_prioritety_novoj_rossii_2010-02-02.htm
18. Грэм, Томас (Июнь 1, 2010) , **"Трансатлантическая Безопасность: Нужна ли Ревизия?"**. Время. [online]
<http://www.vremya.ru/print/254901.html>
19. Данилевич, И.В. (Февраль 11, 2010) , **"Частичные Альтернативы Как Проекты Развития"**. От Теория и Политика Инновационного Развития и Инновации в Политике. Материал подготовлен в рамках проекта РГНФ. 09-03-14010. [online]
<http://www.politstudies.ru/fulltext/2010/2/11.htm#KYA>
20. Красин, Ю.А. (Февраль 11, 2010) , **"Инновационный Тип Развития и Модернизация"**. От Теория и Политика Инновационного Развития и Инновации в Политике. Материал подготовлен в рамках проекта РГНФ. 09-03-14010. [online]
<http://www.politstudies.ru/fulltext/2010/2/11.htm#KYA>
21. Медведев, Дмитрий (Октябрь 10, 2009) , **"Россия, Вперед!"**. Газета.Ru. [online]
http://www.gazeta.ru/comments/2009/09/10_a_3258568.shtml
22. **"Россия Больше не Является "Великой Державой"** (Июль 15, 2008). Ленинградская Правда. [online]
<http://www.lenpravda.ru/digest/federal/270253.html>
23. **"Стратегия Национальной Безопасности Российской Федерации до 2020 года"**, (Мая 12, 2009). Утверждена Указом Президента Российской Федерации. 537. Совет Безопасности Российской Федерации. [online]
<http://www.scrf.gov.ru/documents/99.html>

24. Тренин, Дмитрий (Ноябрь 10, 2009) , **"Переосмысление Внешней Политики Москвы"**. Голос России. [online] http://rus.ruvr.ru/_print/2206340.html
25. Туманов, Борис (Сентябрь 23, 2010) , **"Мечты у Забора"**. Газета.Ру. [online] http://www.gazeta.ru/comments/2010/09/23_a_3422104.shtml
26. Фомичев, Михаил (Сентябрь 22, 2010) , **"Медведев Запретил Передачу Ирану С-300 и Других Вооружений"**. РИА Новости [online] <http://www.rian.ru/politics/20100922/278223839.html>.